

حمل اولی و شایع در منطق قدیم و جدید

دکتر اسدالله فلاحي *

چکیده

تفکیک حمل اولی ذاتی و حمل شایع صنایعی، یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های منطق‌دانان مسلمان است که با صراحت برای اولین بار در آثار علامه دوانی طرح و به کار گرفته شده است و منطق‌دانان بعدی مانند ملاصدرا و دیگران از این تفکیک در حل بسیاری از مسائل منطقی و فلسفی بهره جستند. با وجود این، تفکیک به صورت غیرصریح در آثار ارسطو، فارابی، ابن‌سینا و دیگران طرح و به صورت شگفت‌آوری با حمل اولی ذاتی مخالفت شده است. این مقاله، با بررسی آثار منطقی در دو دوره پیش و پس از علامه دوانی، پنج دلیل منطقی و غیرمنطقی (= دلیل و علت) در مخالفت با حمل اولی در آثار دوره نخست یافته است که بدون پاسخگویی به این دلایل، امکان خروج از پارادایم دوره نخست و ورود به پارادایم دوره دوم، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. قطب رازی و قوشجی از دوره نخست و دوانی از دوره دوم، سه منطق‌دانی هستند که با پاسخگویی به دلایل پنج‌گانه توانستند نقطه عطفی در منطق اسلامی پدید آورند و حمل اولی ذاتی را از حسیض بی‌توجهی خارج کنند و به محور مهمی در حل مسائل فلسفی بدل سازند. وژگان کلیدی: حمل اولی ذاتی و حمل شایع صنایعی، منطق قدیم، منطق جدید، منطق تطبیقی.

مقدمه

در باب حمل اولی ذاتی و حمل شایع صنایعی، پرسش‌های مناقشه‌برانگیزی وجود دارد که معاصران در پاسخ به آنها دچار اختلاف‌نظرهای شدیدی شده‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. آیا قضیه شخصی همواره حمل شایع است؟
۲. آیا قضیه طبیعی همواره حمل اولی ذاتی است؟

۳. آیا قضیه «انسان کلی است» حمل اولی ذاتی است؟
۴. آیا قضیه «انسان حیوان است» حمل اولی ذاتی است؟
۵. آیا حمل اولی و شایع، یک تعریف دارند یا چندین تعریف؟
۶. آیا حمل اولی ذاتی همان حمل «اینهمانی» در منطق جدید است؟
۷. آیا حمل شایع صناعی، شامل همه حمل‌ها به جز حمل «اینهمانی» است؟
۸. آیا حمل اولی ذاتی مختص «مفاهیم کلی» است یا شامل «مفاهیم جزئی» هم می‌شود؟
۹. آیا حمل اولی ذاتی مختص «اتحاد مفهومی» است یا شامل «اتحاد مصداقی» نیز می‌شود؟
۱۰. آیا قضیه «انسان حیوان ناطق است» می‌تواند، به نوعی، حمل شایع صناعی در نظر گرفته شود؟

این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه دیگر، چالش‌برانگیز هستند که پاسخ به همه آنها هرگز در حوصله یک مقاله نمی‌گنجد و نگارنده نیز در این مقاله قصد پاسخ دادن به آنها را ندارد.

به نظر می‌رسد آنچه در ادبیات «حمل اولی و شایع» مفقود است و ارائه هر گونه پاسخ به پرسش‌های بالا به آن بستگی دارد، بررسی تحلیلی سیر تحولات این دو نوع حمل است. اگر این مسیر به دقت مطالعه و بازکاوی شود و نیازی که منطق‌دانان را به تفکیک دو نوع حمل و ادداشت شناخته شود و توان‌مندی‌های این تفکیک در حل مسائل گوناگون از کاربردهای نابه‌جای آن در حل مسائل دیگر تفکیک گردد به احتمال قوی می‌توان پاسخ‌های درخور و شایسته‌ای به پرسش‌های بالا ارائه کرد و تا حدی از انبوه اختلافات کاست.

در این مقاله، می‌خواهیم سیر تحولات حمل اولی و شایع را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم و از این راه، مواد لازم برای پژوهش‌های بعدی را فراهم سازیم. برای رسیدن به این هدف، نمی‌توان با دست خالی به حجم عظیم آثار منطقی مراجعه کرد و در پی گرانبها از اعماق دریایی خروشان به کف آورد. برای این کار، ابزاری پرتوان و غربالی زرشناس مورد نیاز است. از سوی دیگر، در فلسفه علم نشان داده‌اند که مشاهده مسبوق به نظریه است و پژوهشگر با نظریاتی که در دست دارد به مشاهده اشیا و تفسیر آن می‌پردازد. نگارنده نیز خود را از این قاعده مستثنا نمی‌داند و نظریاتی را که در پس پرده پژوهش خود دارد آشکارا در معرض دیدگان خواننده قرار می‌دهد تا اگر خطایی از این منظر بر تحقیق او وارد است شناسایی شود. در حقیقت، آن ابزار پرتوان و غربال زرشناس همین نظریات سابق بر مشاهده‌اند. ابزارهای پژوهش و پیش‌نظریه‌های تحقیق خویش را در بخش بعدی ارائه کرده‌ایم.

پیش‌نظریه‌های تحقیق

نگارنده مشاهدات خویش را مسبوق به دو نظریه یافته است: ۱. منطق جدید و انواع حمل در این منطق؛ ۲. پاسخ احد فرامرز قراملکی به پرسش ششم مطرح شده. برای نظریه اول، توجه کنید که در منطق جدید، دست کم چهار نوع حمل وجود دارد:

	۱. اتحاد (یا اینهمانی، وحدت و تساوی)؛	
	۲. اتصاف (یا عضویت و مصداق بودن)؛	
	۳. اندراج (در موجبة کلیه) (یا زیرمجموعه بودن)؛	
	۴. اجتماع (در موجبة جزئیه) (یا اشتراك داشتن).	
در تحلیل و صورت‌بندی این چهار گونه حمل در منطق جدید کاملاً متفاوت است و ما در نمودار زیر، مثال‌هایی برای این چهار نوع و تحلیلشان در منطق جدید را آورده‌ایم:		
	۱. اتحاد	این‌سینا بوعلی است انسان بشر است
	۲. اتصاف	این‌سینا بینا است انسان بسیار است
	۳. اندراج	انسان حیوان است
	۴. اجتماع	انسان شاعر است
انواع حمل		
در منطق جدید		
	۱. اتحاد	(شخصیه) (طبیعیه)
	۲. اتصاف	(شخصیه) (طبیعیه)
	۳. اندراج	(موجبه کلیه)
	۴. اجتماع	(موجبه جزئیه)
	$a = b$	
	$A = B$	
	Ba	
	B_A	
	$\forall x(Ax \rightarrow Bx)$	
	$\exists x(Ax \wedge Bx)$	

فرامرز قراملکی نوع پنجمی را برای حمل پیشنهاد کرده است که عبارت خود او گویای مطلب است:

در دو گزاره «برخی انسان‌ها دانشجو هستند» و «برخی انسان‌ها زینند» حمل به معنای واحد نیست. تفاوت آن دو را در زبان صوری بهتر می‌توان نشان داد:

$$(\exists x)(Fx \& Gx)$$

$$(\exists x)(Fx \& x=a)$$

جزئی حقیقی به معنای اندراج محمول واقع نمی‌شود و مراد از حمل منطقی نزد منطق‌دانان سنتی پیرو ارسطو، این معناست. محمول به این معنا مفهوم کلی است (فرامرز قراملکی، *اراء و آثار منطقی جلال‌الدین دواتی*، ص ۹۲).

این عبارت، پاسخ به برخی از پرسش‌های ابتدای مقاله را دربردارد؛ اما در اینجا ترجیح می‌دهیم از ورود به این بحث صرف نظر کنیم. نظریه دیگری که در پس مشاهدات نگارنده قرار دارد و او از پشت عینک آن، کتاب‌های منطق‌دانان قدیم را مطالعه کرده است ادعای فرامرز قراملکی است که حمل اولی ذاتی را معادل این‌همانی و حمل شایع صناعی را معادل سایر انواع حمل می‌داند: در حمل اولی اساساً قضیه متضمن عضویت و اندراج نیست بلکه متضمن اینهمانی به اصطلاح منطق جدید است (همو، *از طبیعی تا محمول درجه دو*، ص ۵۳). شاید این نکته پیش‌پاافتاده به نظر برسد و تأکید بر آن شگفت باشد؛ اما باید توجه کرد که اولاً، نگارنده، در هیچ یک از دیگر آثار منتشر شده معاصران، این نکته را نیافته است؛ ثانیاً، به نظر نگارنده، سردرگمی بیشتر آثاری که ادبیات «حمل اولی و شایع» را شکل داده‌اند ناشی از عدم توجه به همین نکته به ظاهر «پیش‌پا افتاده» است. دو نمونه از این عدم توجه را در بخش بعدی آورده‌ایم:

پیش‌نظریه‌های این مقاله در آثار دیگران

یک نمونه بارز از عدم توجه به این نکته «پیش پا افتاده» و خلط میان مطالب، در کتاب *نهایة الحکمة* از علامه طباطبایی رخ داده است. علامه، مثال‌های «انسان حیوان است» و «انسان ناطق است» را حمل اولی ذاتی پنداشته است (طباطبایی، ص ۱۴۲) و این نشان می‌دهد که از نظر او، «حمل اولی ذاتی» همان «اینهمانی در منطق جدید» نیست. به علاوه، علامه ترجیح می‌دهد تعریف رایج «حمل اولی ذاتی» به «اتحاد مفهومی» میان موضوع و محمول را به «اتحاد ذاتی» تغییر دهد تا شامل اتحاد ماهوی و اتحاد وجودی گردد:

لَمَّا كَانَ هَذَا الْحَمْلُ رَبًّا مَا يُعْتَبَرُ فِي الْوُجُودِ الْعَيْنِيِّ كَانَ الْأَصُوبُ أَنْ يُعْرَفَ بِ«اتِّحَادِ الْمَوْضُوعِ وَالْمَحْمُولِ ذَاتًا» وَ يُسَمَّى هَذَا الْحَمْلَ حَمْلًا أَوْلِيَا ذَاتِيًّا (همانجا).
این در حالی است که دیگران، «اتحاد وجودی» را حمل شایع می‌پندارند:
ان ملاك الحمل احد الامرین: وحدة الموضوع و المحمول مفهوما كما في الحمل الاولی الذاتی، او اتحادهما وجودا/ كما في الحمل الشائع الصناعي (مصباح یزدی، ص ۲۰۹).

همچنین، می‌بینیم که علامه طباطبایی تفکیک میان انواع حمل در منطق جدید (اتحادی، اتصافی و اندراجی) را چندان جدی نگرفته است. برای اثبات این مطلب، به عبارات کتاب *نهایة الحکمة* استناد می‌کنیم:

من عوارض الوحدة الهویة ... و المراد بالهویة الاتحاد من جهة مآ مع الاختلاف من جهة مآ و لازم ذلك صحة الحمل بین كل مختلفین بینهما اتحاد مآ (طباطبایی، ص ۱۴۱).

الحمل الذی هو اتحاد المختلفین بوجه (همان، ص ۱۴۳).
از این دو عبارت برمی‌آید که «هوهویت»، «اتحاد» و «حمل»، هر سه، یک معنا دارند و هر سه غیر از وحدت هستند، زیرا در وحدت، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد. این هر دو نکته مورد اعتراض شاگرد علامه، مصباح یزدی قرار گرفته است:
الذی یعتبر فی مطلق الحمل هو اعم من الوحدة و الاتحاد ... و من جانب آخر، فان الوحدة و الاتحاد لیسوا قان الحمل، لان الحمل یختص بالقضية بخلافهما، اللهم الا ان یعمم الی الوجود العینی، فلیتامل (مصباح یزدی، ص ۲۰۷).

علامه در ادامه، عبارتی دارد که حمل را مختص «حمل اتصافی» می‌کند:
الحمل الذی هو اتحاد المختلفین بوجه لایتحقق فی وجود المختلفین النفسی و انما یتحقق فی الوجود النعتی (طباطبایی، ص ۱۴۳).
این در حالی است که در حمل اولی ذاتی، موضوع و محمول هیچ کدام نسبت به دیگری وجود نعتی نیست. شگفت‌تر اینکه علامه در ادامه حمل را در «حمل اندراجی» منحصر می‌سازد:

و هذا معني قول المنطقيين: ان القضية تتحل الي عقدين: عقد الوضع ... و عقد

الحمل (همانجا).

این در حالی است که نه در حمل اولی ذاتی (یعنی حمل اتحادی) و نه در حمل شایع صناعی غیرمحصوره (یعنی شخصیه و طبیعیه، و به عبارت دیگر، حمل اتصافی)، در هیچ کدام از آنها، عقد الوضع وجود ندارد.

نمونه‌ای دیگر از سردرگمی و پریشانی راجع به پیش‌نظریه‌های این مقاله را می‌توان در آثار مهدی حائری یزدی مشاهده کرد. در اینجا، صرفاً به تشتت و پراکندگی شگفت‌انگیز اصطلاحات در تنها یکی از کتاب‌های ایشان بسنده می‌کنیم. پس از هر نقل قول، صرفاً به جمع‌بندی آن نقل اکتفا کرده‌ایم و خواننده خود می‌تواند با مقایسه این جمع‌بندی‌ها میزان پراکندگی اصطلاحات را مشاهده کند:

حمل نشانه هویت و اتحاد است ... حمل به معنای اینهمانی (identity) در هستی یا استی است (حائری یزدی، چ ۳، ص ۲۵۱).

حمل = هو هویت = اتحاد = اینهمانی

هو هویت از عوارض و متعلقات وحدت و اتحاد است (همان، ص ۲۵۴).

هو هویت ≠ وحدت = اتحاد

حمل به معنای وحدت و اتحاد است (همانجا).

حمل = وحدت = اتحاد

هو هویت به معنای وحدت نیست بلکه از عوارض آن به شمار می‌آید و معنای اینهمانی و اتحاد می‌دهد، نه وحدت. بین وحدت و اتحاد فرق است، زیرا اتحاد حکم به یگانگی میان دو شیء است و وحدت صرفاً یگانگی است. ... در وحدت موضوع عین محمول است و معنای توتولوژی نیز همین است (همان، ص ۲۵۴).

وحدت = یگانگی = توتولوژی ≠ اتحاد = هو هویت = اینهمانی = حکم به یگانگی (وحدت + تغایر)

هو هویت هم بر دو نوع است: یک نوع هو هویتی است که در وجود است و نوع دیگر، هو هویتی است که در مفهوم و ماهیت است و به هیچ وجه در وجود نیست (همان، ص ۲۵۵-۲۵۴).

هو هویت = هو هویت در وجود + هو هویت در مفهوم (= هو هویت در ماهیت!!)

اندراج، نوعی اتحاد است (همان، ص ۲۶۸).

اندراج ⊃ اتحاد

اندراج مفهومی ... ارتباطی با اندراج و هو هویت به حمل شایع صناعی ندارد (همان، ص ۲۵۷).

اندراج مفهومی = حمل اولی ذاتی ≠ اندراج به حمل شایع = هو هویت به حمل شایع

نگارنده، با وجود علم به اینکه در ادبیات منطق و فلسفه اسلامی، میان «وحدت» و «اتحاد» تمایز برقرار کرده‌اند و «اتحاد» را شامل همه انواع حمل گرفته‌اند، کلمه «اتحاد» را در این مقاله آگاهانه به معنای «وحدت» و «اینهمانی» گرفته و آن را در برابر حمل‌های «اتصافی»، «اندراجی» و «اجتماعی» قرار داد کرده است.

اکنون، با توجه دو نظریه یاد شده (تفکیک چهار نوع حمل و اختصاص حمل «اتحادي» به «حمل اولی» و سه حمل دیگر به «حمل شایع») به بازکاوی ادبیات منطق قدیم و یافتن سرخ‌های مهم تفکیک حمل اولی از حمل شایع می‌پردازیم:

تحلیل و بررسی تحولات تاریخی بحث

ارسطو

اولین متنی از متون منطق قدیم که در آن اشاره‌ای به حمل اولی و شایع شده مربوط به ارگانون ارسطوست: ارسطو جزئی حقیقی را محمول و حمل‌پذیر نمی‌داند مگر بالعرض. ارسطو این نکته را در مبحث قیاس (تحلیل اول) مورد بحث قرار داده است: پس اندر میان هستومندها: - برخی چنان اند که هرگز نمی‌توانند بر دیگر چیزها برآستی به شیوه‌ای کلی حمل شوند (برای نمونه کلون و کالیاس و هر چیز دیگر که فرد و حس شدنی [= حس پذیر = محسوس] است) ... اکنون اینکه برخی از هستومندها به گوهر [= بالذات] به هیچ چیز گفته نتواند شد، هویداست: زیرا کما بیش هر يك از حس شدنی‌ها چنان است که بر هیچ چیز دیگر حمل نتواند شد، مگر چونان به عرض [= عرضاً]؛ چنانکه گاه می‌گوییم «آن سپید، سقراط است» یا «آنکه نزدیک می‌آید کالیاس است» (ارسطو، ص ۲۵۸، ۳۶-۴۳a).

اینکه مقصود ارسطو از «حمل بالعرض» چیست پرسشی است که پاسخ آشکاری ندارد و هر کس می‌تواند تفسیری برای آن ارائه کند. تفسیر ما چنین است: از آغاز عبارت یاد شده که شامل عبارت «به شیوه‌ای کلی حمل شوند»، می‌توان حدس زد که «حمل بالذات» یعنی «حمل به شیوه‌ای کلی» اما «حمل بالعرض» یعنی «حمل نه به شیوه‌ای کلی». اما «حمل به شیوه کلی» از نظر ارسطو چیست؟ نگرینته من از «حمل شدن بر يك موضوع کلی به شیوه کلی» برای نمونه چنین گزاره‌هایی است: «هر انسانی سپید است»، «هیچ انسانی سپید نیست» (همان، ص ۷، ۷۷-۱۷ b).

بنابراین، «حمل به شیوه کلی» یعنی حمل با «سور کلی». آشکار است که مفاهیم کلی می‌توانند با سور کلی حمل شوند اما مفاهیم جزئی نمی‌توانند با سور کلی حمل شوند؛ برای نمونه، می‌توان گفت «هر انسان حیوان است» اما نمی‌توان گفت «هر انسان سقراط است». از آنجا که دو جمله اخیر به صورت زیر به زبان منطق جدید ترجمه می‌شوند:

$$\begin{aligned} \forall x(Ax \rightarrow Hx) & \text{ هر انسان حیوان است} \\ \forall x(Ax \rightarrow x=s) & \text{ هر انسان سقراط است} \end{aligned}$$

بنابراین، گزاره «آن سپید، سقراط است» را می‌توان به زبان منطق جدید با اینهمانی و حمل اولی به صورت $a = s$ نشان داد. در برابر گزاره «آن سپید فیلسوف است» که آن را می‌توان به صورت ساده Fa صورت‌بندی کرد:

Fa	حمل بالذات	(حمل شایع صناعی)	آن سپید فیلسوف است
a = s	حمل بالعرض	(حمل اولی ذاتی)	آن سپید، سقراط است

به‌رغم اینکه ارسطو حمل اولی را «حمل عرضی» می‌نامد، دوانی، میرداماد و ملاصدرا، چنان که خواهیم دید، آن را «حمل ذاتی» و حمل شایع را «حمل عرضی» می‌نامند! در مورد دیگری، نیز، ارسطو حمل اولی ذاتی را (این بار، بدون هیچ گونه نام‌گذاری) ذکر کرده است:

اگر یک محمول که کلی چندی‌نمایی شده باشد [= مسور به سور کلی شده باشد]، بر یک موضوع کلی حمل شود آنگاه گزاره راست نخواهد بود؛ زیرا آریگویی‌ای که در آن محمول کلی چندی‌نمایی شده بر موضوع کلی حمل شود هرگز درست نتواند بود؛ برای نمونه: «هر انسانی هر جاننداری است / همه انسان‌ها همه جانداران‌اند» (همان، ص ۷۷، ۱۶-۱۷ b۱۴).

منطق‌دانان مسلمان گزاره‌ای را که محمول آن مسور است «محرّفه» می‌نامند. تحلیل جمله‌ای که سور روی محمول آن می‌آید، نیازمند ادات اینهمانی و حمل اولی ذاتی است زیرا، با قرار گرفتن سور روی محمول، مصادیق و افراد آن اراده می‌شوند و مصادیق و افراد، جزئی حقیقی هستند و حمل جزئی حقیقی بر جزئی حقیقی، نیازمند ادات اینهمانی است:

$\forall x(Ax \rightarrow Hx)$ حمل شایع صناعی هر انسان حیوان است
 $\forall x(Ax \rightarrow \forall y(Hy \rightarrow x = y))$ حمل اولی ذاتی هر انسان هر حیوان است
 چنان که ارسطو، به درستی تشخیص داده است، جمله با سور روی محمول کاذب است، زیرا معنای آن چنین است: همه انسان‌ها و حیوان‌ها یک شیء هستند!

فارابی

فارابی (۲۶۰-۳۳۹) مطالب آغازین کتاب مقولات خود را به حمل کلی و جزئی بر یک‌دیگر اختصاص داده و از این رو، به حمل اولی و حمل شایع پرداخته است:

و القضية

[۱] قد تكون جزءاها جميعاً كليين كقولنا «الانسان حيوان» و امثال هذه هي التي تستعمل في العلوم و الجدل و في الصناعة السوفسطائية و في كثير من الصنائع الأخر [= حمل شایع صناعی] [قضیه مهمله و محصوره]

[۲] و قد يكون جزءاها جميعاً شخصين كقولنا «زيد هو هذا القائم» او «هذا القائم هو زيد» و هذه قل ما تستعمل [= حمل اولی ذاتی] [قضیه شخصیه]

[۳] و قد يكون موضوعها شخصاً و محمولها كلياً كقولنا «زيد انسان» و هذه تستعمل كثيراً في الخطابة و الشعر و في الصنائع العمليّة [= حمل شایع صناعی] [قضیه شخصیه]

[۴] و قد يكون موضوعها كلياً و محمولها شخصاً او اشخاصاً كقولنا «الانسان هو زيد» و «الانسان هو زيد و عمرو و خالد» و هذان يستعملان في التمثيل و الاستقراء عند ما يردان الى القياس. فاما التي محمولها شخص واحد ففي التمثيل و اما التي محمولها اشخاص كثيرة ففي الاستقراء [قضية محرفه] [حمل اولي ذاتي يا شايع صناعي] [قضية طبيعيه يا مهمله] [فارابي، ص ۲۸].

تحليل مثال هاي فارابي به صورت زير است:

$\forall x(Ax \rightarrow Bx)$	۱. حمل شايع	الانسان حيوان
$a = b, b = a$	۲. حمل اولي	زيد هو هذا القائم ، هذا القائم هو زيد
Ba	۳. حمل شايع	زيد انسان
???	۴. ???	الانسان هو زيد ، الانسان هو زيد و عمرو و خالد

چنان که می بینیم، هیچ یک از مثال های فارابی، در سه نوع اول، قضیه طبیعی نیست؛ همچنین، حمل اولی ذاتی را تنها در قضیه شخصی بیان کرده است. نوع چهارم، به دلیل محرفه بودن، پیچیده تر و نوع قضیه و نوع حمل در آن نامعلوم است و احتمال های گوناگونی در تحلیل آن وجود دارد که صورت بندی آنها را به پی نوشت ارجاع می دهیم.

ابن سینا

ابن سینا (۴۲۸-۳۷۰ ق) سومین کسی است که اشارات به حمل اولی و شایع در آثار او یافت می شود. او در شفا، اشارات و منطق المشرفیین چنین گفته است:
«اشارة الى المحمول»:

اذا قلنا ان الشكل محمول على المثلث فليس معناه ان حقيقة المثلث هي حقيقة الشكل [= حمل اولی] و لكن معناه ان الشيء الذي يقال له مثلث فهو بعينه يقال له ان شكل [= حمل شايع] سواء كان في نفسه معنى ثالثاً او كان في نفسه احدهما (ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۳۰).

تحليل این عبارت به صورت زير است:

$\forall x(Mx \rightarrow Sx)$	۱. حمل شايع	الشيء الذي يقال له مثلث فهو بعينه يقال له ان شكل
$M = S$	۲. حمل اولي	حقيقة المثلث هي حقيقة الشكل

تقول «الانسان هو الضحاك» و لاتقول «كل انسان هو الضحاك» (همان، ص ۱۱۹).

ترجمة این دو گزاره در ظاهر به صورت زير است:

$A = Z$	۱. حمل اولي	الانسان هو الضحاك
$\forall x(Ax \rightarrow Zx)$	۲. حمل شايع	كل انسان هو الضحاك

اما از يك سو، آشكار است كه انسان و ضاحك وحدت مفهومي ندارند و نمي‌توان حمل اولي ميان آنها برقرار كرد. از سوي ديگر، آشكار است كه هر انساني ضاحك (بالقوه) است اما اين سينا آن را كاذب به شمار آورده است. بنابر اين، هر دو ترجمه بالا ناموجه مي‌نمايند.

به نظر نگارنده، در گزاره «انسان همان ضاحك است»، مقصود ابن سينا وحدت مفهومي نيست بلكه وحدت مصداقي مقصود است، يعني: هر انسان ضاحك است و هر ضاحك انسان است.

در گزاره دوم، نيز، مقصود «هر انسان ضاحك است» نيست بلكه مقصود «هر انسان همان ضاحك است» مي‌باشد. اين عبارت اخير، به معنای اين است كه هر يك يك افراد انسان، برابر با مفهوم ضاحك است! از همين روست كه ابن سينا آن را كاذب در نظر گرفته است.

بنابراين، تحليل درست اين عبارت به صورت زير است:

۱. حمل شايع الانسان هو الضحاك $\forall x(Ax \leftrightarrow Zx)$
۲. حمل اولي كل انسان هو الضحاك $\forall x(Ax \rightarrow x = Z)$

قد يصدق ان يقال «ان الانسان العام هو الضحاك العام» على سبيل الحمل [الشايع] و لا يصدق على طبيعة الانسان ذلك [على سبيل الحمل الاولى] (فان طبيعة الانسان ليس هو الضحاك العام [على سبيل الحمل الاولى] (و الا لكان كل انسان ضحاكا عاما)) (همو، الشفاء، المنطق، العبارة، ص ۵۷).

تحليل اين عبارت، با توجه به تحليل‌های پيشين، به صورت زير است:

۱. حمل شايع الانسان العام هو الضحاك العام $\forall x(Ax \leftrightarrow Zx)$
۲. حمل اولي طبيعة الانسان ليس هو الضحاك العام $A \neq Z$
۲. حمل اولي كل انسان ضحاكا عاما $\forall x(Ax \rightarrow x = Z)$

البته، اينجا، يك دشواری وجود دارد و آن اينكه ابن سينا گفته است: «و الا لكان كل انسان ضحاكا عاما» يعني «اگر طبيعت انسان همان طبيعت ضاحك باشد هر انساني همان ضاحك خواهد بود». اگر اين استدلال را به زبان منطق جديد بنويسيم به صورت زير خواهد بود:

$$\frac{A = Z}{\therefore \forall x(Ax \rightarrow x = Z)}$$

دشواری در اينجاست كه اين استدلال در منطق جديد نامعتبر است زيرا استدلال نامعتبر زير، نمونه جانشيني از آن است:

$$A = A$$

$\therefore \forall x (Ax \rightarrow x = A)$

در اینجا، یا تحلیل‌های ما و برداشتمان از ابن‌سینا نادرست بوده یا ابن‌سینا اشتباه کرده است؛ احتمال دیگر این است که منطق جدید، به نحوی، نقص دارد.

لیس من شرط المحمول علی الشیء ان یکون معناه معنی ما حمل علیه [= حمل اولی]، حتی یصح قول القائل «الانسان بشر» و لایصح قوله «الانسان ضحاک»، بل شرطه ان یکون صادقا علیه [= حمل شایع] و ان لم یکن هو هو [= حمل اولی]، لانه لیس یعنی بقوله «الانسان ضحاک» ان الانسان من حیث له مفهوم الانسانیة هو الضحاک من حیث هو ضحاک، بل معناه: الشیء الذی یقال له انسان و یفهم له صفة الانسانیة، لذلك الشیء ایضا صفة الضحاکية» (همو، منطق‌المشرقیین، ص ۱۲).

تحلیل این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع الانسان ضحاک (الشیء الذی یقال له انسان و یفهم له صفة الانسانیة، لذلك الشیء ایضا صفة الضحاکية)
 ۲. حمل اولی انسان من حیث له مفهوم الانسانیة هو الضحاک من حیث هو ضحاک
- $\forall x (Ax \rightarrow Zx)$
 $A = Z$

چنان که می‌بینیم ابن‌سینا همواره حمل حقیقی را همان حمل شایع صناعتی و متعارف می‌داند نه حمل اولی ذاتی و غیرمتعارف که غالباً در تعاریف به کار می‌رود. پیشرفتی که در سخن ابن‌سینا مشاهده می‌شود این است که فارابی، حمل اولی ذاتی را تنها در قضایای شخصی مطرح کرد: «زید هو هذا القائم» اما به حمل اولی ذاتی در قضایای طبیعی و تعاریف کلی (مانند «الانسان حیوان ناطق» یا «الانسان هو البشر») اشاره‌ای نکرده بود. (البته قضیه «زید هو هذا القائم» را می‌توان معرفی زید تلقی کرد و معرفی، خود، نوعی تعریف است، چنان که قضیه «الانسان کزید و عمرو و خالد» نیز تعریف به مثال است. با وجود این، هیچ یک از این تعاریف‌ها، تعریف حقیقی یعنی حدتام نیستند و از این رو، می‌توان توجه به حمل اولی ذاتی میان مفاهیم کلی و تفکیک آن از قضایای محصوره را گامی به جلو، هرچند کوچک، به شمار آورد).

سیر تحولات پس از ابن‌سینا

تاریخ منطق گویای غفلت منطق‌دانان از مثال‌های حمل اولی ذاتی در آثار ارسطو و فارابی است و تأثیرپذیری تام آنها از ابن‌سینا در کنار گذاشتن حمل اولی ذاتی را نشان می‌دهد تا حدی که بسیاری از آنها ایده‌هایی را مطرح می‌کنند که با روح سخنان ارسطو و فارابی در تضاد آشکار است. برای نمونه، چنان که خواهیم دید، حمل‌پذیری جزئی

حقیقی (یعنی محمول واقع شدن آن)، به شدت، مورد انکار منطق دانان بعدی قرار می‌گیرد و قضایایی مانند «هذا زید» به قضایایی با محمول کلی مانند «هذا مسمی بـ"زید"» تفسیر می‌شود.

این روند تا پنج قرن ادامه می‌یابد و پایان این دوره طولانی، به دست علامه دوانی صورت می‌گیرد که به آثار فارابی رجوع کرده است. طی این دوره، ابن سینا، برخلاف ارسطو و فارابی، مورد توجه منطق دانان قرار دارد. عباراتی مشابه عبارت نقل شده از ابن سینا را سهلان ساوی (۵۶۷-۵۰۴)، سهروردی (۵۸۷-۵۵۰)، فخر رازی (۶۰۶-۵۴۱)، خواجه نصیر (۶۷۲-۵۹۷ق)، قطب شیرازی (۷۱۱-۶۳۴)، قطب رازی (۷۶۷-۶۸۹)، میر سید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰) و علاء الدین قوشچی نیز، هر کدام با تغییراتی، آورده‌اند (سهلان ساوی، ص ۳۵؛ سهروردی، ص ۶؛ فخر رازی، ص ۷۵؛ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۷۴ و ۴۱۹؛ شرح الاشارات والتنبیها، ص ۳۹؛ قطب شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴؛ قطب رازی، تحریر القواعد، ص ۹۱؛ جرجانی، حاشیه بر قطب رازی، ص ۱۳۸ و ۱۳۲۷ق، ص ۲۵۳ و قوشچی، ص ۱۹). این منطق دانان در تضاد با فارابی سخن‌ها رانده‌اند که برای بررسی سیر تحولات انواع حمل، نمونه‌های جریان‌ساز را نقل می‌کنیم و پیشرفت تدریجی بحث را نشان می‌دهیم.

سهروردی

شیخ شهاب الدین سهروردی (۵۸۷-۵۵۰) حمل جزئی حقیقی بر جزئی حقیقی را پذیرفته است: و من لواحق الواحد الهوهو، و هو ان یکون ذات واحده لها اعتباران یشار الیها ان صاحب هذا الاعتبار بعینه ذو ذلک [= حمل اولی ذاتی] کقولهم «هذا القائم هو الطویل» (سهروردی، ص ۲۷، به نقل از مصباح یزدی، ص ۲۰۷).

توجه کنید که عبارت «هذا القائم هو الطویل» با «هذا القائم طویل» متفاوت است و اولی بر وحدت «این ایستاده» با این «بلند قد» دلالت دارد اما دومی بر اتصاف «این ایستاده» به «بلندی قد». بنابراین، تحلیل این دو جمله به دو صورت متفاوت زیر است:

۱. حمل اولی هذا القائم هو الطویل $a = b$
۲. حمل شایع هذا القائم طویل Ba

در عین حال، سهروردی حمل مترادف بر مترادف را، که قسم دیگری از حمل اولی ذاتی است، نادرست می‌داند:

لا حمل في الاسماء المترادفة الا بزيادة ضمیمة كقولنا «الانسان هو المسمى "بشر"»
(سهروردی، ص ۶).

توجه کنید که افزودن «المسمى»، حمل اولی را به حمل شایع مبدل می‌سازد، زیرا میان «انسان» و «مسمى "بشر"» اتحاد مفهومی نیست و باید به کمك محمول دو موضعی M، به معنای نامیده شدن، به صورت زیر تحلیل شود:

M_A 'بشر'	M_{xy}
انسان به «بشر» نامیده شده است	x به y نامیده شده است
«بشر» نام انسان است	y نام x است
انسان، «بشر» نام دارد	x، y نام دارد

و نه به صورت زیر:

$A = B$	$x = y$
انسان، همان «نامیده به "بشر"» است	x، همان y است

می‌توان به آسانی مشاهده کرد که «حیوان ناطق» \neq «نامیده به "بشر"». اما اجازه دهید برای

جلوگیری از هر گونه تردید احتمالی، به مثال‌های زیر توجه کنیم:

البصر هو المسمى «عين»	الاسد هو المسمى «شیر» في الفارسية
الینبوع هو المسمى «عين»	الحليب هو المسمى «شیر» في الفارسية
الذهب هو المسمى «عين»	الحنفية هي المسماة «شیر» في الفارسية

این گزاره‌ها را می‌توان به دو صورت حمل اولی و حمل شایع تحلیل کرد. در صورت اول تحلیل زیر را خواهیم داشت:

$A = S$	الاسد هو المسمى «شیر» في الفارسية	$B = A$	البصر هو المسمى «عين»
$H = S$	الحليب هو المسمى «شیر» في الفارسية	$Y = A$	الینبوع هو المسمى «عين»
$I = S$	الحنفية هي المسماة «شیر» في الفارسية	$Z = A$	الذهب هو المسمى «عين»

و در صورت دوم، تحلیل زیر را:

M_A 'شیر'	الاسد هو المسمى «شیر» في الفارسية	M_B 'عين'	البصر هو المسمى «عين»
M_H 'شیر'	الحليب هو المسمى «شیر» في الفارسية	M_Y 'عين'	الینبوع هو المسمى «عين»
M_I 'شیر'	الحنفية هي المسماة «شیر» في الفارسية	M_Z 'عين'	الذهب هو المسمى «عين»

تحلیل نخست کاملاً باطل است زیرا بنا به تعدی اینهمانی نتیجه می‌دهد:

$$B = Y = Z$$

$$\text{البصر هو الینبوع هو الذهب}$$

$$A = I = H$$

$$\text{الاسد هو الحليب هو الحنفية}$$

$$A = I = H$$

$$\text{شیر جنگل همان شیر خوردن است و هر دو همان شیر آب هستند!!}$$

که آشکارا باطل است.

خواجه نصیر

خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲-۵۹۸) در شرح اشارات و التنبیها ت گفته است:

کل محمول فهو کلی حقیقی لان الجزئی الحقیقی من حیث هو جزئی لایحمل علی غیره (طوسی، ص ۳۹).

تضاد آشکار خواجه نصیر با فارابی و عدم توجه به حمل اولی ذاتی (به ویژه در جزئیات) از این عبارت به خوبی به دست می‌آید. خواجه نصیر در *اساس الاقتباس*، با توجه به اندیشه‌های ابن‌سینا چنین می‌گوید:
فصل هفتم در نسبت اجزای قضایا با یکدیگر

در حملیات، موضوع و محمول باید که یک چیز نبود چه حمل الشیء علی نفسه نشاید و محمول، چنانکه گفتیم، بطبع عام‌تر از موضوع بود [= حمل شایع]. (طوسی، *اساس الاقتباس*، ص ۷۴).

اما در ادامه به فارابی نزدیک می‌شود:

چون گویی «لیس الانسان الا الحيوان الناطق» یا «انسان جز حیوان ناطق نیست» یکی از دو معنی فائده دهد: یا مساوات در دلالت [= ترادف] یا آنکه ماهیت انسان، حیوان ناطق است [= حمل اولی] (همانجا).

در اینجا، آشکار است که خواجه نصیر، حمل اولی $A = B$ را اراده کرده است. در عبارت زیر نیز حمل شایع به کار رفته است:
در لغت عرب، «انما» فائده مساوات دهد؛ گوئی: «انما زید كاتب» یعنی کاتبی خاص زید است (همانجا).

این جمله به این معناست: «فقط زید نویسنده است»؛ یعنی «زید نویسنده است» و «غیرزید نویسنده نیست». جمله اخیر، که مهمله است اما معنای سالبه کلیه می‌دهد، معادل است با «هیچ غیرزید نویسنده نیست» یا «هر غیرزید غیرنویسنده است» و بنا به عکس نقیض، معادل است با «هر نویسنده زید است». بنابراین، این جمله را به دو صورت زیر می‌توان فرمول‌بندی کرد:

$$Fa \wedge \forall x (x \neq a \rightarrow \sim Fx)$$

$$Fa \wedge \forall x (Fx \rightarrow x = a)$$

که فرمول اول، ترکیبی از دو حمل شایع، و فرمول دوم ترکیبی از حمل اولی و حمل شایع است. این دو فرمول را به صورت هم‌ارز اما ساده‌تر زیر نیز می‌توان نوشت:

$$\forall x (Fx \leftrightarrow x = a)$$

عبارت بعدی، تکرار عبارات ابن‌سینا و ترجمه آن به فارسی است:

و همچنین گویی: «الانسان هو الضحاک»، مساوات معلوم شود و «لیس» که بر این دو قضیه در آید سلب مساوات کند. و بی‌ارسی چون گویی: «همین انسان ضحاک است»، مساوات

معلوم شود و چون گویی: «نه همین انسان حیوان است» سلب مساوات کند
(همانجا).

توجه کنید که در فارسی امروزی، به جای عبارت «همین انسان ضحاک است»، غالباً گفته می‌شود: «انسان همان ضحاک است».

حد [تام] بر محدود محمول نبود بحقیقت [= حمل شایع] بلکه خود عین او بود [= حمل اولی]؛ و اگر نیز در لفظ بر محدود حمل کنند [= حمل اولی] آن حمل همیشه کلی و ایجابی و مساوی بود. (همان، ص ۴۱۹).

تحلیل این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع حد [تام] بر محدود محمول نبود بحقیقت لیس الانسان حیوانا ناطقا $\sim B_A$
۲. حمل اولی بلکه خود عین او بود الانسان هو الحيوان الناطق $A = B$

خواجه، مانند ابن سینا، تنها در کلیات به حمل اولی اشاره کرده است. چنان که دیده می‌شود، خواجه نصیر، حمل اولی و شایع را، به ترتیب، «حمل در لفظ» و «حمل به حقیقت» می‌نامد و حمل اولی (یا همان حمل در لفظ) را به معنای مساوات در دلالت یا وحدت مفهومی می‌گیرد.

قطب شیرازی

قطب الدین شیرازی (۷۱۱-۶۳۴)، مانند ارسطو و فارابی، (و برخلاف ابن سینا و خواجه نصیر) حمل اولی را در گزاره‌های شخصی به کار می‌برد، هر چند اصل مطلب را به ابن سینا نسبت می‌دهد:

دو جزوی حقیقی بر یکدیگر حمل نتوان کرد؛ چه نتوان گفت که زید عمرو است مگر که دو نام بود از آن یک شخص، و آنگاه مفهوم هر دو یکی بود، پس حمل و وضع، بحسب حقیقت [= حمل شایع] نبوده باشد بل بحسب قول و لسان [= حمل اولی]، چنان که شیخ گفت و بدانکه جزوی حقیقی محال است که محمول باشد بطبع، چه محمول وصف موضوع است و متشخص وصف نباشد. (شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴).

آشکار است که «عمرو» را نمی‌توان مانند محمولات کلی بر زید حمل کرد و گفت: a_z ، اما می‌توان «زید» و «عمرو» را دو نام برای یک نفر تلقی کرد و به اینهمانی میان آنها حکم نمود:

$$z = a$$

۱. حمل شایع زید عمرو است (صفت عمرو را دارد، متصف به عمرو است) a_z
 ۱. حمل اولی زید عمرو است (دو نام بود از آن يك شخص) $z = a$

قطب شیرازی در ادامه، حمل جزئی بر کلی را نادرست می‌شمارد:

و دیگر، محمول ماهیات حقیقی باید که کلی طبیعی باشد ... پس محمول باید که از این ماهیات باشد تا هم بر جزوی محمول تواند بود و هم بر کلی، به خلاف جزوی که بر کلی محمول نتواند بود چه نتوان گفت «الانسان زید». قال الشيخ: «لان طبيعة الكلی لا تكون موضوعة بنفسها للشخصية من غير الحاق السور الجزئی بها و الا لكانت الطبيعة الكلیة مستحقة فی طبعها لان تكون هذا المشار الیه» (همانجا).

از صدر آنچه قطب شیرازی از ابن سینا نقل می‌کند (من غير الحاق السور الجزوی بها)، آشکار است که نادرست بودن حمل جزئی بر کلی در صورتی است که مقصود سور کلی باشد اما اگر سور جزئی در نظر گرفته شود ایرادی ندارد:

۱. حمل اولی محصوره هر انسان زید است $\forall x(Ax \rightarrow x = z)$ کاذب
 ۲. حمل اولی محصوره بعضی انسان‌ها زید هستند $\exists x(Ax \wedge x = z)$ صادق
 اما از ذیل آنچه قطب شیرازی از ابن سینا نقل می‌کند، احتمال دیگری به ذهن تبادر می‌کند و آن اینکه مقصود از «الطبيعة الكلیة مستحقة فی طبعها لان تكون هذا المشار الیه» دو گزاره طبیعی زیر باشد:

۳. حمل اولی قضیه طبیعی انسان زید است $A = z$ کاذب
 ۴. حمل شایع قضیه طبیعی انسان زید است z_A کاذب

قطب رازی

عبارت قطب رازی (۷۶۶-۶۸۹) در شرح شمسیه، که حمل اولی و شایع را، به ترتیب، «حمل فی اللفظ» و «حمل فی المعنی» نامیده است، بسیار گویاست:

لیس معناه [= معنا «کل ج ب»] آن مفهوم ج هو مفهوم ب [= حمل اولی] و الا لکان ج و ب لفظین مترادفین، فلا یکون حمل فی المعنی [= حمل شایع] بل فی اللفظ [= حمل اولی] بل معناه ان کل ما صدق علیه ج من الافراد، فهو ب [= حمل شایع] (تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه، ص ۹۱)

در اینجا، حمل اولی به معنای ترادف گرفته شده که همان «تساوی در دلالت» است که

خواجه نصیر گفته بود.

۱. حمل شایع کل ما صدق علیه ج من الافراد، فهو ب $\forall x(Ax \rightarrow Bx)$
 ۲. حمل اولی مفهوم ج هو مفهوم ب $A = B$
 قطب رازی، در شرح مطالع، میان دو قسم حمل شایع، یعنی اتصاف و اندراج، تمایز نهاده است:

مسمی «ج» [= مفهوم ج] لایصدق علیه ج [= حمل شایع اتصافی]؛ لان المحمول [حینئذ] ایضا مفهوم ج و لایمکن تصور الحمل و الوضع فی شیء واحد . فان قلت «نحن نعلم بالضرورة «ان ج ج»، غایة ما فی الباب انه هُذیان لکن کونه هُذیاناً لاینافی صدقه» قلت فرق بین هذا و بین ما نحن بصدده، فان معنی هذا، الحکمُ علی افراد ج بج [= حمل شایع اندراجی]، و هی [= الافراد] مغایرة لمفهوم ج؛ و معنی ذلك ان مفهوم ج، مفهوم ج [= حمل شایع اتصافی]. (قطب رازی، ص ۱۲۹).

$\forall x(Gx \rightarrow Gx)$	الحکمُ علی افراد ج بج ج	۱. حمل شایع اندراجی
$\sim G_G$	مسمی «ج» [= مفهوم ج] لایصدق علیه ج	۲. حمل شایع اتصافی
G_G	ان مفهوم ج، مفهوم ج	۳. حمل شایع اتصافی
$G = G$	[مفهوم ج، هو مفهوم ج]	۴. حمل اولی

توجه کنید که عبارت قطب رازی در نقل قول بالا، هر چند شبیه حمل اولی است ولی مقصود او «حمل شایع اتصافی» است زیرا او عبارت «مفهوم ج مفهوم ج است» را کاذب می‌داند و عبارت «لایصدق» را به کار می‌برد.

همچنین، توجه کنید که قطب رازی کلمه «هذیان» به معنای «پرشیمان‌گویی» را برای «هر ج ج است» به کار برده است و این با کلمه «توتولوژی» به معنای «همان‌گویی» که منطبق دانان جدید به کار برده‌اند نزدیکی دارد، به ویژه اینکه واژه «tautology» به معنای «تکرار یک مطلب بدون آوردن دلیل» است و در زبان انگلیسی بار منفی دارد و از این جهت، به کلمه «هذیان» که تماماً بار منفی است بی‌شبهت نیست.

قطب رازی در حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیر حمل جزئی بر جزئی را حمل لفظی و نادرست شمرده و مانند سهروردی، واژه «مسمی» را به تحلیل آن افزوده و حمل اولی را به حمل شایع تبدیل کرده است:

الجزئی الحقیقی هو الهدیه و ظاهر انها لایصدق علی غیرها؛ بل الاشیاء یصدق علیها. و اما مثل قولنا «هذا زید» فلا نعی الا ان «هذا مسمی بزید» [= حمل شایع] ... و لو عینا ب «زید» الجزئی الحقیقی لم یکن هناك حمل [شایع] الا فی اللفظ [= حمل اولی] (قطب رازی، المحاکمات بین شرحی الاشارات و التبیانات، ص ۳۹).

قطب رازی، بهرغم تأکید بر محمول نبودن جزئی، هنگام تعریف جنس به «مقول علی کثیرین ...» در شرح شمسیه، جزئی را محمول می‌شمارد و ناگاهانه حمل اولی را می‌پذیرد:

و رسموه بانه مقول علی کثیرین ... و یخرج، بالکثیرین، الجزئی لانه مقول علی واحد فیکال «هذا زید» (تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه، ص ۵۰، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸، ۱۳۲۷ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

جرجانی

میر سید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰)، در حاشیه‌ای که بر شرح شمسیه قطب نگاشته است، تعریف «کلی» و «جزئی» به «مقول بر کثیرین» و «مقول بر واحد» را مورد اعتراض قرار داده و سخن سه‌رودی مبنی بر افزودن کلمه «مسمی» را تکرار کرده است:

کون الجزئی الحقیقی «مقولا علی واحد»؟ إنما هو بحسب الظاهر و أما بحسب الحقیقه فالجزئی لا یكون مقولا و محمولا علی شیء اصلا. و أما قولک «هذا زید» فلا بد فیہ من التاویل لأن «هذا» اشاره الی الشخص المعین فلا یراد بـ «زید» ذلك الشخص و إلا فلا حمل من حیث المعنی [أی لا حمل شایعا بل هو حمل اولی] كما عرفت؛ بل یراد به مفهوم «مسمی زید» او «صاحب اسم زید» و هذا المفهوم کلی و ان فرض انحصاره فی شخص واحد (۱۳۶۳، ص ۵۰؛ ۱۳۸۲، ص ۱۳۸؛ ۱۳۲۷ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

قوشجی

علاء الدین علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملا علی قوشجی (۸۷۹ق) اولین کسی است که شرط «تغایر موضوع و محمول» را زیر پرسش می‌برد. او مثال‌هایی را ذکر کرده است که بعدها به مثال‌های متداول برای نشان دادن تفاوت حمل اولی و شایع تبدیل شده‌اند:

لا نسلم ان النسبة لا تكون الا بین المتغایرین فان للمفهومات نسا الی انفسها، بعضها بالصدق و بعضها بعدم الصدق؛ مثلا مفهوم الکلی یصدق علی نفسه ... فتصدق القضية الموجبة القائلة بان «الکلی کلی». ...
و مفهوم الجزئی ... لا یصدق علی انفسها فتصدق السالبة القائلة بان «الجزئی لیس بجزئی» (ص ۱۹).

تحلیل مثال‌های قوشجی به قرار زیر است:

۱. حمل شایع اتصافی الکلی کلی K_K
۲. حمل شایع اتصافی الجزئی لیس بجزئی $\sim G_G$

چنان که از مثال‌ها فهمیده می‌شود، قوشجی تنها حمل شایع را در نظر گرفته و مصداق بودن مفهوم «کلی» برای مفهوم «کلی» را پذیرفته و مصداق بودن مفهوم «جزئی» برای مفهوم «جزئی» را انکار کرده است.

دوانی

جلال الدین دوانی (۹۰۶/۹۱۱ - ۸۳۱)، در حاشیه خود بر حاشیه جرجانی، با اعتراض به تحلیل او در باب گزاره «هذا زيد»، برای اولین بار قضیه حملی را به «حمل اولی» و «حمل متعارف» تقسیم می کند بدون اینکه آنها را تعریف کند و احتمال می دهد که مراد جرجانی از «حمل» همان «حمل متعارف و شایع» است نه «مطلق حمل» که شامل حمل اولی ذاتی نیز می شود:

الحمل ... علی قسمین: احدهما حمل اولی و الثانی حمل متعارف ... و قولنا «هذا زيد» ان اشیر بلفظ «هذا» الی زيد، لا یكون الا بمعنی «زيد زيد» و هو «حمل اولی» یشرط فیہ تغایر فی نحو من التعقل و لو بتعدد التفات فلا یكون «حمل الشیء علی نفسه بلا تغایر اصلا» فانکار صحة مطلق الحمل شیء عجیب... و لعل المحشی [السید الشریف الجرجانی] اراد نفی الحمل المتعارف لانه هو المعتبر فی العلوم (ص ۲۷۲).

بر اساس مطالب گذشته، تحلیل مثال های دوانی آسان است:

۱. حمل اولی هذا زيد $a = z$
۲. حمل اولی زيد زيد $z = z$
۳. نفی حمل متعارف [لیس هذا بزید] $\sim z_a$
۴. نفی حمل متعارف [لیس زید بزید] $\sim z_z$

دوانی، همچنان، در حاشیه بر شرح قوشجی بر تجرید العقاید خواجه نصیر اصطلاحات «حمل ذاتی» و «حمل عرضی» را، بدون تعریف آورده است:

قوله «و من هیئنا یعلم [و بهذا یظهر (نسخه بدل)] ان رد الوحدات الثمان ...»؛ اقول: اعتبار الوحدات الثمان لا یغنی عن اعتبار وحده النسبة و اعتبار وحدتها یغنی عن اعتبار الوحدات الثمان ... و انما قلنا «ان الوحدات الثمان لا یغنی عن وحده النسبة» لان القضية الموجبة الخارجية لا یناقضها القضية الذهنیة و ان اشتملتا علی الوحدات الثمان ...

و كذا الحمل الذاتی اذا اعتبر بخصوصه مع الحمل العرضی المعتبر بخصوصه كقولك «الجزئی جزئی» ای هو هو بالحمل الذاتی و «الجزئی لیس بجزئی» ای بالحمل العرضی فانهما صادقان (همان، ص ۱۱۱).

تحلیل این مثال ها بسیار ساده است:

۱. حمل اولی الجزئی جزئی $G = G$
۲. حمل شایع اتصافی الجزئی لیس بجزئی $\sim G_G$

در منطق جدید، متناقض نبودن $G = G$ و $G_G \sim$ کاملاً آشکار است و نیازی به اصطلاحات سنگین و دهان پر کن «حمل اولی ذاتی»، «حمل شایع صناعی» و «حمل عرضی متعارف» ندارد!! این نشان می‌دهد که گاهی یک نماد کوچک مانند «=» و یک قرارداد کوچک، مانند «سمت چپ نوشتن موضوع» می‌تواند بار اصطلاحات مغلق و پیچیده فلسفی را به آسانی بر دوش بکشد و از عهده وظایف سنگین آن برآید.

تحلیل و بررسی

می‌توان گفت که تفکیک حمل اولی ذاتی از شایع صناعی دو دوره کاملاً متفاوت را تجربه کرده است: الف: دوره جنینی (از زمان ارسطو تا شریف جرجانی)؛ ب: دوره تکامل (از علامه دوانی تا کنون).

از ویژگی‌های دوره جنینی یکی این است که در این دوره، حمل‌پذیری جزئی حقیقی مورد مناقشه و تردید بسیاری از منطق‌دانان است و به جز ارسطو و به ویژه، فارابی، مؤید دیگری ندارد. این در حالی است که در دوره دوم، در سایه پذیرش حمل اولی ذاتی، نزاع در باره حمل‌پذیری جزئی حقیقی، رفته رفته اهمیت خود را از دست داده و در نهایت به کلی فراموش می‌شود تا حدی که در آثار منطقی چهار قرن اخیر، اثری از این بحث به چشم نمی‌خورد.

یکی دیگر از ویژگی‌های دوره جنینی این است که حمل اولی ذاتی در سایه حمل شایع صناعی قرار دارد و مورد بی‌مهری بسیاری از بزرگان منطق قرار گرفته است (درست عکس آنچه در دوره تکامل رخ می‌دهد و حمل اولی ذاتی در مقامی برتر قرار می‌گیرد و حمل شایع صناعی، حملی متعارف و پیش پا افتاده تلقی می‌شود). برای نمونه، می‌توان نوع نگاه غالب منطق‌دانان به این دو نوع حمل در دوره جنینی را در جدول زیر مشاهده کرد:

حمل اولی ذاتی	حمل شایع صناعی	
حمل بالعرض	حمل بالذات	ارسطو
قل ما تستعمل	تستعمل في العلوم	فارابی
حمل در لفظ	حمل به حقیقت	خواجه نصیر
به حسب قول و لسان	به حسب حقیقت	قطب شیرازی
حمل في اللفظ	حمل في المعنى	قطب رازی
بحسب الظاهر	بحسب الحقیقه	شریف جرجانی

شگفت است که می‌بینیم حملی که «عرضی»، «لفظی»، «زبانی» و «ظاهری» شمرده می‌شده،

پس از علامه دوانی، «حمل اولی» و «ذاتی» نام گرفته است.

همچنین، می‌بینیم که در این دوره، برخی حمل اولی ذاتی را با افزودن کلمه «مسمی» به حمل شایع تبدیل می‌کنند:

حمل اولی ذاتی	حمل شایع صناعی
الانسان بشر	الانسان مسمی «بشر»
هذا زید	هذا مسمی بـ «زید»
هذا زید	هذا مسمی بـ «زید»

در نقطه عطف دو دوره نیز، تعبیرات منطق‌دانان از حمل اولی ذاتی همچنان بار منفی دارد:

قطب رازی ۷۲۸ ص ۱۲۹	هذیان
میرداماد ۱۳۸۵ ص ۲۶	هـ_____ر
	غیر مفید

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی

به نظر ما، این همه بی‌مهری به «حمل اولی ذاتی» ریشه در دلایل روان‌شناختی و معرفت‌شناختی دارد. چنان که می‌بینیم، نزد فیلسوفان و منطق‌دانان قدیم، در باره حمل سه نکته مهم وجود داشته است: ۱. تغایر موضوع و محمول؛ ۲. مفید بودن حمل؛ ۳. لفظی نبودن حمل. تغایر موضوع و محمول شرط روان‌شناختی حمل است و مفید بودن آن، شرط معرفت‌شناختی و لفظی نبودن نیز شرط زبان‌شناختی.

روان‌شناختی بودن شرط نخست به این معناست که اگر موضوع و محمول به هیچ وجه تغایر نداشته باشند دو چیز نداریم که ذهن ما بتواند یکی را بر دیگری حمل کند و آشکار است که توانایی ذهن در انجام یک کار، مسئله‌ای روان‌شناختی است.

معرفت‌شناختی بودن شرط دوم هم از این روست که اگر حمل، مفید فایده‌ای نباشد و اطلاع تازه‌ای به ما ندهد و بر معرفت ما نیفزاید گفتن و نگفتن آن یکی است. آشکار است که مفید بودن حمل، شرط روان‌شناختی نیست بلکه شرط معرفت‌شناختی است زیرا بدون آن، میزان معرفت افزایش نمی‌یابد.

زبان‌شناختی بودن شرط سوم نیز کاملاً آشکار است: حمل لفظی جایی است که دو لفظ مترادف به کار رفته باشد و معلوم است که بحث مترادف بحثی زبان‌شناختی است. راه حل سه‌وردی در افزودن کلمه «مسمی» در ناحیه محمول نیز بر زبان‌شناختی بودن این شرط صحه می‌گذارد.

امروزه، با رویکرد ضد روان‌شناسی گری فرگه آشکار است که شرط تغایر و شرط مفید بودن شرط‌های منطقی نیستند و نباید در منطق به آنها پرداخته شود و اصولاً، مباحث منطقی را از مباحث روان‌شناختی و معرفت‌شناختی باید جدا نمود. مباحث زبان‌شناسی، نیز هرچند با مباحث منطق جدید گره خورده است، اما دقیقاً با آن یکی نیست و نمی‌توان و نباید مباحث آنها را با هم خلط کرد چرا که یکی علمی تجربی است و دیگری غیرتجربی. همچنین، منطق‌دانان جدید، اصولاً با تحلیل سهروردی و افزودن کلمه «مسمی» در مترادفات مخالف‌اند.

با این تفکیک‌ها، می‌بینیم که منطق جدید، با کشف اهمیت فوق‌العاده اینهمانی و حمل اولی ذاتی، منطق جداگانه‌ای به نام «منطق محمول‌ها و اینهمانی» را به آن اختصاص داده و قواعد ویژه‌ای مانند «معرفی اینهمانی» و «حذف اینهمانی» را برای آن وضع کرده است.

اکنون، می‌توان دلایل عدم توجه منطق‌دانان قدیم در دوره اول به حمل اولی ذاتی را در جدول زیر جمع‌بندی کنیم:

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی:

دلایل:	وضعیت دلیل:	اولین مخالف:	نقل قول:
۱. شرط تغایر موضوع و محمول	روان‌شناختی	قوشچی	لا نسلم ان النسبیه لا تكون الا بین المتغایرین
۲. شرط مفید بودن حمل	معرفت‌شناختی	قطب رازی	لکن کونه هذیاناً (= غیر مفید) لاینافی صدقه
۳. باور به لفظی بودن حمل مترادفین	زبان‌شناختی	دوانی	قولنا «هذا زید» ان اشیر بلفظ «هذا» الی زید، لا یکون الا بمعنی «زید زید» و هو «حمل اولی»

البته منطق‌دانان قدیم، دلایل فلسفی و منطقی نیز برای عدم توجه به حمل اولی ذاتی داشته‌اند و نمی‌توان ادله ایشان را در دلایل غیرمنطقی خلاصه کرد. از جمله این دلایل، می‌توان به حمل‌ناپذیری جزئی حقیقی و عدم تفکیک حمل ائصافی و اتحادی اشاره کرد.

برای نمونه، قطب شیرازی بر «حمل‌ناپذیری جزئی حقیقی» چنین دلیل می‌آورد:

بدانکه جزوی حقیقی محال است که محمول باشد بطبع، چه محمول وصف موضوع است و مشخص وصف نباشد (شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴).

به نظر قطب شیرازی، محمول، «صفت» و «مفهوم» است اما جزئی حقیقی، «مشخص»، «شیء» و «فرد» است و نباید میان «مفهوم» و «شیء» خلط کرد. آشکار است که قطب شیرازی، در اینجا، تنها حمل «ائصافی» را در ذهن داشته که محمول را «صفت» پنداشته است. اگر او حمل

«اتحادی» و «اینهمانی» را در ذهن می‌داشت پذیرفتن حمل‌پذیری جزئی حقیقی برایش چندان دشوار نمی‌گشت. نخستین کسانی که به «حمل‌پذیری جزئی حقیقی» و «تفکیک حمل اتصافی از اتحادی» نائل آمدند، به ترتیب، قطب رازی و دوانی هستند:

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی

دلیل:	وضعیّت دلیل:	اولین مخالف:	نقل قول:
۴. باور به حمل‌ناپذیری جزئی حقیقی	منطقی	قطب رازی	بخرج، بالکثیرین، الجزئی لانه مقول علی واحد فیقال «هذا زید»
۵. عدم تفکیک حمل اتصافی و اتحادی	منطقی	دوانی	لعل المحشی [السید الشریف الجرجانی] اراد نفي الحمل المتعارف لانه هو المعتر في العلوم

نتیجه

با بررسی سیر تحولات تفکیک حمل اولی و حمل شایع، دو دوره متمایز در منطق قدیم شناسایی کردیم که در دوره اول که از ارسطو تا سید شریف جرجانی ادامه دارد حمل اولی ذاتی با بی‌مهری‌های بسیار روبه‌روست، اما در دوره دوم، که از زمان علامه دوانی آغاز می‌شود، حمل اولی مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد و پسوند «ذاتی» برای آن، نشانه اهمیت است که منطق دانان دوره دوم برای این نوع حمل قائل بوده‌اند.

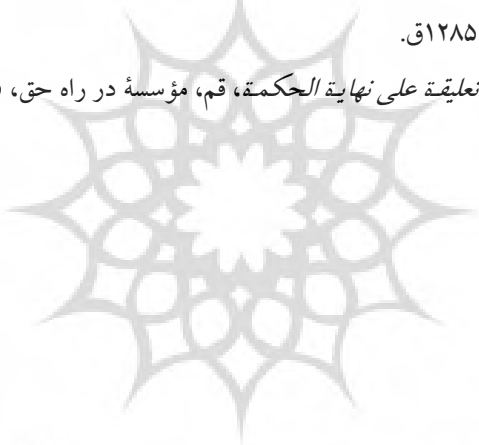
همچنین، با بررسی سخنان منطق دانان دوره اول، پنج دلیل بر عدم توجه آنها به حمل اولی ذاتی یافتیم که برخی منطقی و برخی غیرمنطقی بودند و نشان دادیم که سه دلیل از این پنج دلیل را منطق دانان متأخر از دوره اول (یعنی قوشجی و قطب رازی) مورد مناقشه قرار داده و زمینه را برای تردید و انکار دو دلیل دیگر توسط علامه دوانی فراهم کرده بودند.

منابع

- این سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
- _____، *منطق المشرقیین*، القاهرة، المكتبة السلفية، ۱۹۱۰.
- _____، *الشفاء، المنطق، العبارة*، القاهرة، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر، ۱۹۷۰.
- ارسطو، *ارگانون*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، نگاه، ۱۳۷۸.

- جرجانی، سید شریف، حاشیه بر شرح قطب رازی (با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*) بر شمسیه از کاتبی قزوینی، در *شروح الشمسیه*، کردستان، مطبعه کردستان العلمیه، ۱۳۲۷ق.
- _____، حاشیه بر شرح قطب رازی بر شمسیه از کاتبی قزوینی با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، قم، زاهدی، ۱۳۶۳.
- _____، حاشیه بر شرح قطب رازی بر شمسیه از کاتبی قزوینی با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، قم، بیدارفر، ۱۳۸۲.
- حائری یزدی، مهدی، هرم هستی، تهران، چ ۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی چ ۲، ۱۳۶۱؛ چ ۳، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵.
- دوانی، جلال الدین، حاشیه بر شرح قوشجی بر *تجرید العقائد* از خواجه نصیر، قم، منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ۱۲۸۵ق.
- رازی، فخر الدین، *شرح عیون الحکمة*، تحقیق احمد حجازی السقاء، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۷۳.
- رازی، قطب الدین، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، در *شروح الشمسیه*، کردستان، مطبعه کردستان العلمیه، ۱۳۲۷ق.
- _____، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، قم، زاهدی، ۱۳۶۳.
- _____، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه*، قم، بیدارفر، ۱۳۸۲.
- _____، *المحاکمات بین شرحی الاشارات والتنبيهات*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- ساوی، زین الدین عمر بن سهلان، *البصائر النصیریة*، تحقیق رفیق العجم، بیروت، دار الفکر اللبنانی، ۱۹۹۳.
- سهروردی، شهاب الدین، *منطق التلویحات*، تحقیق علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
- شیرازی، قطب الدین، *درة التاج*، تصحیح سید محمد مشکوه، چ ۳، تهران، حکمت، ۱۳۶۹.
- طباطبایی، محمدحسین، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، نصیر الدین، *اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

- _____، شرح الاشارات و التنبیہات، قم، نشر البلاغہ، ۱۳۷۵.
- فارابی، ابونصر محمد، المنطقیات للفارابی، ج ۱، تحقیق محمد تقی دانش پژوہ، قم، انتشارات کتابخانہ آیت اللہ مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- فرامرزی قراملکی، احد، «از طبیعہ تا محمول درجہ دو»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۴، زمستان ص ۵۶-۳۷، ۱۳۸۲.
- _____، «آرا و آثار منطقی جلال الدین دوانی»، فصلنامہ اندیشہ دینی، شماره ۱۰، ص ۹۶-۸۵، ۱۳۸۲.
- قوشچی، شرح تجرید العقائد لنصیر الملتہ و الدین محمد بن محمد الطوسی، قم، منشورات رضی - بیدار - عزیز، ۱۲۸۵ق.
- مصباح یزدی، محمد تقی، تعلیقہ علی نہایت الحکمۃ، قم، مؤسسہ در راہ حق، ۱۴۰۵ق.



پژوہشکاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی